



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

بررسی دیوان مخلص سبکی

پیشین

به اصفهان فراخواند و در آنجا، از رعایت و نگاه داشت اعتمادالدوله، بهره‌مند گردید. مخلص با شعرای عهد خویش، از جمله حزین لاهیجی، معاشر و مأنوس بود و همو درباره‌اش گفته است: مخلص در مراحل شصت سالگی در اصفهان بدرود حیات گفت و در مقبره جامع عتیق آن شهر به خاک سپرده شد.^۱

دیوان مخلص کاشانی، با بیش از دو هزار بیت، که شامل غزلیات، قطعات، ابیات پراکنده و رباعیات است، به تصحیح و تحشیه حسن عاطفی و به همت مرکز نشر میراث مکتوب به چاپ رسیده و در دسترس علاقه‌مندان شعر دیرپای فارسی قرار گرفته است.^۲

سبک هندی، به عنوان پرگوینده‌ترین سبک شعر فارسی، شاعرانی مشهور و گاه گمنام را در دامان خود پرورش داده است. از جمله شاعران گمنام این سبک - که صفحات اندکی از تذکره‌ها را به خود اختصاص داده است - مخلص کاشانی است.

میرزا محمد، مخلص به «مخلص» و «مخلصای کاشی» - در گذشته به سال ۱۱۵۰ ه.ق - از شعرای اواخر عهد صفوی است. اصلش را از نراق دانسته‌اند، اما دوران جوانی، تحصیل علم و فراگیری فنون شاعری را در کاشان گذراند. در دوران پادشاهی شاه سلطان حسین (۱۱۳۵-۱۱۰۵)، اعتمادالدوله، محمد مؤمن خان شاملو، او را از کاشان



ششگانه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رساله جامع علوم انسانی



عبدالمجید یوسفی بکر

به فکر خامشی افتادم و لب از سخن بستم

کسی نشنیده تا امروز مضمونی که من بستم
(۱۲/۳۰۳)

اما، به رغم آنچه خود گفته است؛ شعر او، شعر چندان درخشانی
نیست. مخلص این دیدگاه خود را به گونه‌ای دیگر تکرار کرده
است:

آشنای هر لغت گردم پی مضمون بکر

بهر یک لیلی به طوف صد قبایل می‌روم
(۴/۲۱۹/۲۰۶)

مخلص، در مورد اشعار خود گفته است:

غزال معنی برجسته بی نسبت نشد رادم

پی مضمون رنگین بس که گردیدم دلم خون شد
(۲/۱۰۴/۱۴۳)

عمده‌ترین مضامین شعر او را ممانعت طبع و عرفان تشکیل می‌دهد؛ که در این میان خواننده با برخی از مضامین عالی، مضامین عامیانه و تجارب روزمره زندگی، انتقاد از صوفیه عصر، تشبیه‌های انتزاعی و محسوس و صنایع لفظی و معنوی دیگر نیز رو به رو می‌شود؛ که در اینجا، کوشش خواهد شد تا حد امکان به یک یک این موارد اشاره شود.

ممانعت طبع:

شاعر در جای جای **دیوان**، ما را به داشتن طینتی پاک، دشمنی زر و سیم و تنها نشینی فرا می‌خواند:
پاک طینت، کامل از تنها نشینی می‌شود
قطره، گوهر، از ره عزلت‌گزینی می‌شود
در حقیقت ترک لذت، مایه روشندلی است
موم، شمع محفل از بی‌انگیزی می‌شود
مار در هنگام بالیدن، برون آید ز پوست
دست کی کوتاه، ز کوتاه آستینی می‌شود
(۱۳۸/۱۶۲)
او معتقد است، تحصیل زر و سیم، سیری ناپذیر است و حرص یخیل، هرگز با جمع زر و سیم، کم نخواهد شد:
ز تحصیل زر، خواجه کی سیر گردد؟

مگر همچو قارون زمینگیر گردد
کی از جمع زر، کم شود حرص ممسک؟
کسی از نخوردن کجا سیر گردد
(۱۷۲/۱۷۹)

مخلص مدعی است، خشت خانه‌اش نیز - از بلندی همت - بر خورشید طعنه می‌زند:

گشته تا بیت الشرف از مقدمت کاشانه‌ام
طعنه بر خورشید دارد خشت فرش خانه‌ام
من نه تنها می‌نمایم فخر بر اقران خویش
کلبه‌ام بر خویش می‌بالد که دولتخانه‌ام
سایه تا بر خاکم ای ابر بهار افکنده‌ای
سبزه دایم از زبان شکر دارد دانه‌ام
(۲۱۳/۲۰۲)

او دلبستگی به مال و جاه دنیوی را نکوهش می‌کند و روی آوردن یا روی یرتافتن جهان به آدمیان را شایسته نشاط یا غم نمی‌داند و جمع محبت دین و دنیا را با هم، جمع اضداد می‌داند:

گر ز اهل دلی، دل به مال و جاه مده
کلاه فقر به دیهیم پادشاه مده
اگر جهان به تو رو آورد و گر تا بد
نشاط و غم به دل از هیچ وجه راه مده
به دل محبت دنیا و دین نگرود جمع
عنان ملک به دست دو پادشاه مده
چراغ دولت کس تا سحر نمی‌سوزد
چو شمع بیهده سر از پی کلاه مده
(۱۱۳/۱۴۸)

عرفان:

غزل‌های عرفانی مخلص چندان لطافتی ندارد و به نظر نمی‌رسد که از تجارب شخصی خود او سرچشمه گرفته باشد، بلکه تقلیدی از اشعار نغز عرفانی گذشتگان است: که البته در موارد نادری خوش افتاده است. این غزل او، یادآور اشعار آغازین سنایی در **حدیقه الحقیقه** است:

ای ز خیل خدمات، عرش حلقه در گوشه
زیر بار فرمانت، چرخ منحنی دوشه
در قلمرو علمت، لوح، ساده دل طفلی
در معارف ذاتت، عقل رفته از هوشی
شب ز خیل عشاق، عاشق سیه مستی
روز از می‌مهرت، شاهد قدح نوشی
حسن قدرتت را شام، طره پریشانی
محو صنعتت را صبح، صفحه بناگوشی
از سپاه اجلال، در فضای روز و شب
مهر ناوک اندازی، آسمان زره پوشی
در ادای حمد تو، گل هزار دستانی
در خور ثنای تو، عندلیب خاموشی ...
کیست مخلص محزون؟ بر در عطای تو
از عمل تهیدستی، بار جرم بر دوشی
(۲۷۸/۲۴۵)

و این غزل - و موارد مشابه دیگر که برای جلوگیری از دراز شدن سخن از آوردن آن‌ها خودداری می‌شود - یادآور تحمیدیه‌هایی است که بر پیشانی دیوان‌های شعر فارسی نقش بسته است:

الهی پرتو از نور یقین ده شمع جانم را
بشوی از حرف باطل، یکقلم، لوح بیانم را
سرابای دلم را در ثنای خود، زبان گردان
به یاد خویش از یا تا به سر دل کن زبانم را
عطا کن در هوای خاک ری، بال توفیقی
که بر شاخ بلند سد ره بندم آشیانم را
دلم را بخش ذوق گریه‌ای کز چشم خون پالا
کشد چون رشته در یاقوت جسم ناتوانم را ...
(۱/۸۵)

اما در کنار همین ابیات تقلید گونه، ابیات زیبایی، با مضامین دلپسند، به چشم می‌خورد. بیت دوم و چهارم این غزل قابل توجه است:

هست هر دم با سر زلف بتی سودا مرا
کرده سرگردان، پریشان اختلاطی‌ها مرا
حالم تا دانه تسبیح در ذکرش یکی است
هر که نامش بر زبان آرد، برد از جام مرا
وحشتی دارم ز مجمع‌ها که ممنون می‌شوم
دوستان با خصم بگذارند اگر تنها مرا
در ترقی کی دهم خود را بدست روزگار
کاین حریف از بهر افکندن برد بالا مرا

بود گم پروانه‌ام در ظلمت آباد عدم

شمع‌ها افروخت حسنش ، کرد تا پیدا مرا

تا به راه افتاده‌ام ، مخلص ، در اول منزلم

نیست در راه طلب ، فرقی ز نقش پا مرا

و یا:

در تلاش وصل ، اگر بر خویش می‌پیچم بجاست

کی تواند رشته بی تاب از گوهر گذشت

(۲/۶۸/۱۲۳)

آینه:

واژه «آینه» از کلماتی است که در دیوان مخلص ، جایگاه ویژه‌ای دارد و از آن به شیوه‌های گوناگون استفاده کرده و مضمون‌سازی کرده است . این واژه در دیوان صائب و بیدل نیز بسامد بسیار بالایی دارد ،



گر نه عصیان خفت آرد ، از چه رو کوه گناه

در جهان بی‌قدرتر از برگ کاهم کرده است

(۱۰/۷۲/۱۲۶)

□

ز وصلش گر غم صد ساله رفت از دل عجب نبود

که دولت می‌کند بیگانه از هم آشنایان را

(۳/۸/۸۹)

□

بس ز قید قالب تن کار من گشته تنگ

بعد مردن خشت نتوان ساختن از خاک من

(۷/۲۵۲/۲۲۱)

□

به طوری که استاد شفیعی کدکنی ، بیدل را «شاعر آینه‌ها» لقب داده است . به عنوان نمونه ، به موارد چندی از دیوان مخلص اشاره می‌شود:

غوطه در آینه آب بقا می‌زد چو عکس

گر در آن ظلمت شدی خضر و سکندر شمع من

(۱/۲۲۶)

صورت نپذیرفته ز بس کار من از خلق

یک بار به آینه نینداخته‌ام رو

(۲/۲۵۷/۲۳۱)

موج خط تا بر رخت دام تماشا چیده است

صفحه آینه را آیین ز جوهر بسته‌ای

(۶/۲۷۵/۲۴۳)



جز صبر نیست ، صیقل دل های بی قرار

چون ایستاد آب به آینه می رسد
(۲/۱۶۱/۱۷۳)

از نکویان این توجه لازم آینه نیست

ساده لوحان را ز شوخی بیشتر رو داده اند
(۳/۱۳۰/۱۵۷)

برای جلوگیری از اطناب به ترکیبات دیگری ، تنها اشاره می شود:
بیابان مرگ ، حسرت یک لب افسوس ، نخل رفعت ، طفل اشک ،
غنچه تصویر ، شعله ادراک ، پنبه مینا ، سر و تصویر و جاده زنجیر .

مضمون آفرینی:

از دیگر موارد مهم و قابل توجه دیوان مخلص ، لغات ، ترکیبات و
اصطلاحات رایج روزگار اوست؛ که از دیدگاه های مختلف ، برای
محققان امروز ، حائز اهمیت خاصی است .

قابل توجه ترین بخش دیوان مخلص ، مضمون آفرینی های اوست .
این مضامین که برخاسته از روح سبک هندی است؛ بسیار لطیف و
دلنشین است:

ترکیبات زیر ، عیناً از پی نوشت های مصحح محترم دیوان استخراج
گردیده است:

بس دلم در سینه ، محو آن نگار ساده است
پشت چون آینه بر دیوار حیرت داده است

۵/۹۲ - برخورد زدن: سعی فوق الطاقه کردن در تحمل امر
غیر مرغوب .

(۱/۶۴/۱۲۰)

۴/۹۹ - سر جدا کردن: چون زکات عید فطر که پیش از چاشت ،
یک من و نیم تبریزی که ۶ سیر باشد ، هر فرد از مال خود جدا کند .

۱۴/۱۰۷ - سبز شدن آفتاب: نزدیک به غروب شدن اوست .
۸/۱۱۵ - ناخن به دل زدن: کنایه از تصرف کردن در مزاج .

۱۴/۱۴۱ - باد پران: بادپرانی = خوش آمد کردن ... لاف زنی نیز .
۹/۱۴۵ - دل در گریبان فکندن: زنان ولایت جهت رفع بدخویی ،
دل گوسفند در گریبان اطفال اندازند .

۱۵/۱۶۳ - شعله جواله: آن است که سر چوبی که آتش در او گیرند
آن را بگردانند و در گردانیدن به صورت دایره به نظر آید .

۹/۲۱۲ - آب به ریسمان بستن: تلاش به جد تمام نمودن در حصول
آنچه میسر نیاید .

۹/۲۳۲ - بر سر نیزه بودن: به معنی مطرح بودن و مطلب کسی بر
سر زبان ها جای داشتن (با جنبه منفی) .

۱۲/۲۴۶ - ریسمان دادن: کنایه از فرصت دادن و به معنی دواندن
گفته اند .

□

مهر لب شد طفل مغرور مرا ، ننگ سؤال

ورنه ، پستان تمنا ، یک نفس بی شیر نیست
(۳/۷۶/۱۲۸)

□

پله تمکین ز کف مگذار تا گردی عزیز

سنگ را سنجیدگی با زر برابر می کند
(۳/۱۰۲/۱۴۲)

□

سرایا خویشان را با طناب آه پیچیدم

به جمع گردبادی بستم این آشفته اجزا را
(۵/۱۶۶/۹۵)

□

چنان بیخود شدم از نشئه کیفیت چشمت

که دادم تکیه بر دوش نگاه از ناتوانی ها
(۲/۲۰/۹۷)

انتقاد از صوفیه و زاهدان ریایی:

انتقاداتی که مخلص از صوفیه عصر خود نموده است، ادامه همان صوفی ستیزی قرین هشتم هجری است که درون مایه آن چیزی بیش از تقلیدی صرف نمی‌تواند باشد. برای آشنایی با این ویژگی شعر او نمونه‌هایی یاد می‌شود:

ز بار گنبد عمامه گشته‌ای کمری

بین چه می‌کشی ای زاهد از زیاده سری

چنان دوی پی تحصیل عالم گذران

ز بهر مال ز ایمان خویش می‌گذری

(۲۸۱/۲۴۶)

□

از نارسیدگی است که صوفی کند خروش

سیلاب چون به بحر رسد، می‌شود خموش

ما ترک می‌به گفته زاهد نمی‌کنیم

مینا بگو بر آورد این پنبه را ز گوش

(۱۹۶/۱۹۲)

□

این مهر به دستار زنان، محضر شینند

این سبحة به کف جلوه دهان، حبه برانند

این سر به ته جیب کشان حقه مکنند

این پا به ره آهسته نهان، صید چرانند

(۱۰۱/۴۱۱)

□

مضامین عامیانه و تجارب روزمره زندگی:

از دیگر ویژگی‌های شعر مخلص که خود از ویژگی‌های سبک هندی است؛ استفاده از مضامین عامیانه و تجارب روزمره زندگی است. تجارب روزمره، سبب آفرینش مضامینی از این گونه شده است:

می‌شود از غفلت افزون رتبه اهل لباس

قیمت مخمل بود نازل چو خوابش کمتر است

(۴/۶۳/۱۲۰)

□

تندخویان را رگ گردن کمند آفت است

شمع، آخر می‌دهد از سر کشتی خود را به گاز

(۸/۱۸۶/۱۸۶)

□

اگر ز قد تو زد سرو لاف، نیست عجب

دلیل کوتاهی دانش است، قد دراز

(۲/۱۸۷/۱۸۷)

□

سبک سر را کند ممتاز از سنجیدگان گردون

که سازد دانه بی مغز را غربال رسواتر

(۵/۱۹۲/۱۹۰)

□

طریق دفع لثیمان ز بزم تکلیف است

دلیل اینکه رود گربه بس، چو گویی پیش

(۵/۱۹۲/۱۹۰)

□

کی به راه از حرف کس، ناکس رود

گربه را چون پیش گویی، پس رود

(۶/۲۸۳)

دانسته‌های پزشکی و خواص داروها:

در دیوان مخلص به تعداد معدودی ابیات برمی‌خوریم که از دانسته‌های پزشکی او حکایت می‌کند که آن هم ناشی از تجارب روزمره او به نظر می‌رسد:

درد را چاره جز آمیزش یکرنگان نیست

کهربا باعث دفع برقان می‌گردد

(۴/۱۶۳/۱۷۴)

شد فزون، ناله و افغان من از بخت سیاه

سرمه حرفی است که گویند صدا می‌گیرد

(۲/۱۷۸/۱۸۱)

نپوشد سرخ رویی، پرده بر سوز دل عاشق

که می‌گردد تب محرق ز رنگ آل، رسواتر

(۳/۱۸۰/۱۸۲)

حرارت از می‌پر زور کی برد مهتاب

گمان مبر که تباشیر بشکند تب شیر

(۵/۲۹۹)

بود حرف سردش به خاطر گران

که باشد خنک شربت گاو زبان

(۳/۳۰۸)

بوی دم سردی آید از دهنش

شربت گاو زبان بود سخنش

(۲/۳۰۱)

در پایان، توفیق روزافزون مصحح و همچنین مرکز نشر میراث مکتوب را که احیاگر میراث ادبیات فارسی است، از خداوند بزرگ بی‌همتا تقاضا می‌کنم.

پانویس‌ها:

۱- صفا، دکتر ذبیح‌الله. تاریخ ادبیات در ایران، انتشارات فردوس، تهران، جلد پنجم، بخش دوم، ص ۱۳۸۷، چاپ هشتم، ۱۳۷۵.

۲- کاشانی، مخلص، مجموعه اشعار، به تصحیح و تحشیه حسن عاطفی، ناشر:

میراث مکتوب چاپ اول ۷۹.